

چون نواب احمد علی میرزا والی خراسان حسب الامر حضرت صاحبقران مأمور به طهران بوده بعد از ورود موکب نایب السلطنه و مایوسی از ایالت خراسان در منزل بابا قدرت نقل مکان کرده در یکشنبه هفدهم شهر شعبان حرکت گزیده در روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان وارد دارالخلافه طهران گردید و به شرف آستان بوسی حضرت خاقان صاحبقران مشرف آمد.

آمدن نواب خسرو میرزا از راه طبس بر سر سلطان آباد ترشیز و تسخیر آن قلعه و رفتن به ارض اقدس

سابقاً ترقیم یافت که نواب امیرزاده خسرو میرزا از دارالعباده یزید مأمور شد که به راه بیابان طبس عزیمت ارض اقدس نماید و به امیر علی نقی خان عرب زنگویی حاکم تون و طبس و وکیل خراسان اشارت رفت که ضروریات سفر بیابان بی پایان را از قبیل آب و آذوقه و علوفه به قدر قدرت سرانجام کرده تا هر جا که ممکن شود به استقبال امیرزاده و همراهانش رفته آنان را وارد طبس سازد. نواب امیرزاده از معبر ریگ شتران که پیدائی است ناپیدا کران عبور کرده در سلخ شهر شعبان به طبس در رسید. امیر علی نقی خان وکیل در آن سفر خدمات شایسته کرد و بین الامثال به خدمتگزاری سر بر آورد.

چون محمد تقی خان عرب میش مست ترشیزی در آغاز ایالت نواب احمد علی میرزا برادر خود مصطفی قلی خان را محبوس ساخت و خود به حکومت پرداخت به تحریک محمدخان قرانی ارادتی به خرج نمی داد و روی به حضور والا نهاد، نواب امیرزاده خسرو میرزا مأمور شد که او را از خواب غفلت بیدار و از مستی سفاقت هشیار کند، به امیرعلینقی خان نیز حکم رفت که با جماعتی از اعراب نخعی و لویی و زنگویی در رکاب امیرزاده به تسخیر سلطان آباد ترشیز تجهیز جوید، و دو فوج سرباز مأمور از نیشابور هم به این خدمت مأمور شدند، در یک شنبه هشتم رمضان وارد ولایت ترشیز شدند و در نیم فرسنگی قلعه سلطان آباد مقیم آمدند. محمدخان قرانی چهار هزار (۴۰۰۰) جمعیت برداشته از تربت به

بلوک کوه سرخ آمده اقامت کرد که اگر قلعه مفتوح شود اظهار خدمتی کند و اگر قضیه به عکس وقوع یابد به سپاه دولتی دستبردی زند یا به ترشیز رود و شهر را متصرف شود.

حضرت ولیعهدی که از عهد مهد قواعد لشکرکشی و دشمن‌کشی را آموخته بود و تجربتهای بسیار از مکیدت و خدیعت اهل نفاق در مدت العمر اندوخته، حکم صریح فرمود که محمد خان به تربت بازگردد، او ناچار مراجعت کرد، و محمد تقی - خان حاکم ترشیز چند کثرت با جنگیان قلعه بیرون آمده کَر و فری به ظهور آورد و مقهور و مخذول به قلعه بازگشت، و امیر علی نقی خان وکیل به ملاحظه عصبیت عربیت به قلعه رفته او را برداشته به اردوی امیرزاده آورد، ولی جعفرقلی خان برادر او که در شهر بود از کثرت بلاهت و سفاهت بلکه از غایت جسارت و شرارت دروازه فرو بسته به قلعه داری نشسته بنیاد بی باکی نمود. لاجرم به گوشمال سزاوار گشت.

و امیرزاده قلعه گیر فرمان یورش جاری کرد، یوسف خان امیر توپخانه که مردی دلیر بود توپهای تین تن خاره شکن را حرکت داده به محاذات قلعه استوار ساخت و افواج عمان امواج نظام به تهور تمام از اطراف سنگر را پیش برده، نقابان به حفر نقوب و مورچل صخره سای شدند به یکبار غوغای قیامت را علامت ظاهر آمد، شیپور و نای نفخه صور در کوه و در در افکند و غرش توپ آوای رعد را شرمسار کرد، زمین از خروش توپ به تزلزل در افتاد و تواتر شنلیک سربازان ابر بهاری را منفعل ساخت، آتشباری دلیران هوا را کانونی پر شرار ساخت و جریان خون زمین را حله لعلگون بگسترانید، پیادگان افواج مانند سوران امواج می تاختند و از بروج و باره سلم و نردبان می ساختند.

اهالی شهر چون هنگامه هایل را مشاهده کردند، فصد گرفتن حاکم نمودند، او مضطرب شده با جمیع سادات و علما مصاحف در دست و صوارم برگردن از قلعه بیرون آمده، نواب امیرزاده خسرو میرزا برگریه و ناله شهریان ترحم فرموده به منع افواج قاهره از قتل و قمع آن جمع اشارت راند، و علی اصغر خان عجم بسطامی را با دسته او به ضبط برج و باره مأمور داشت. و در روز سه شنبه هجدهم شهر رمضان سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت (۱۲۴۷ هـ / فوریه ۱۸۳۲ م) این فتح نامدار

روی داد و در دوشنبه عید فطر مژده این امر در دارالخلافت طهران به مسامع مقربان حضرت ظلّ اللهی خاقان صاحبقران در رسید.

بالجمله نواب امیرزاده خسرو میرزا فردای آن روز با حشمت سلطانی به قلعه سلطان آباد ترشیز که از قلاع متینه رصینه بود توجه نزول فرمود، زر و جواهر و خبول و بغال و جمال و گله اغنام و دواب و انبارهای مشحون به آذوقه‌های بی حساب به تصرف ملتزمین رکاب در آمد، و حاجی فیروزالدین میرزا برادر شاه محمود بن تیمور شاه افغان در ترشیز انتظار وقت می برد، در این ایام نشناخته به دست سربازان مستحفظ قلعه سلطان آباد ترشیز به قتل رسید. علی الجمله نواب خسرو میرزا، محمدتقی خان و مصطفی قلی خان و متعلقین آنان را حرکت داده با خود به ارض اقدس برد و التفات بی غایات از حضرت نایب السلطنه دید، و آوازه نوح ترشیز در تمامت خراسان و لوله افکن بنیان ثبات خوانین نفاق گزین خدعه آئین گردید.

ادر ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری ا

و آغاز بهار سال یکهزار و دویست و چهل و هفت (۱۲۴۷ هـ / ۱۸۳۲ م) نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا ولد شاهزاده ملک آرای [۳۱۱] طبرستان که صاحب اختیار ولایت گرگان و ترکمانان یموت و کوکلان بود با سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی به حکم خاقان صاحبقران به متابعت نایب السلطنه دولت ایران مأمور شدند و از جانب دشت گرگان راه برگرفتند.

در ذکر وفات

جان مکدانلدکنز ایلچی دولت قویمه انگلیس و

معین شدن مستر کمبل به منصب او و

رفتن به حضور حضرت خاقان صاحبقران

جان مکدانلدکنز ایلچی دولت بهیه انگلیس که در هزار و دویست و چهل و یک (۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۵ م) از قراری که مرقوم است به ایران آمده در تبریز مقیم بود، هنری ولک که قبل از این منصب وکالت از اصل دولت داشت به نیابت ایلچی می‌گذرانید و قرار دولت انگلیس است که در صورت فقدان ایلچی نایب اول به جای او منصب سفارت خواهد داشت، و تصدیق ایلچی اول نیز در این باب دخیل؛ لهذا هنری ولک صاحب بدین قانون مستعد السفاره بود.

و جان مکدانلدکنز را در این ایام در تبریز مرضی صعب عارض و از گیتی در گذشت و به سفارت جهان عدم قدم گذاشت، کارگزاران دولت نواب نایب السلطنه او را به قاعده ملت مسیحی (ع) مدفون کردند، نوشته به خط و مهر او ابراز کرد که او

مستر کمبل^۱ نایب دویم خود را ایلچی کرده و مطلقاً نامی از هنری ولک به میان نیاورده. هنری ولک از این کار آشفته خاطر گردیده به مُلک انکلتره رفت^۲ و امانی دولت بهیه انکلتره وصیت ایلچی متوفی را ممضی داشتند و حکم سفارت به جهت او فرستادند.

لهدا مستر کمبل سفیر جدید با جان مکیل [= مکنیل] حکیم که در این وقت نایب اول بود امر طبابت به دیگری تفویض و مرجوع شد عازم دارالخلافه طهران شدند و میرزا محمد علی شیرازی برادرزاده حاجی میرزا ابوالحسن خان که خدمت دارالانشای امور دول خارجه را متکفل بود به استقبال ایلچی مذکور مأمور شد و تا قزوین برفت. و در روز ورود ایلچی امان الله خان افشار آدخلو و سلیمان خان افشار قاسملو همشیره زاده امان الله خان که یکی غلام پیشخدمت خاصه و دیگری سرکرده هزاره افشار است ایلچی را استقبال کرده وارد ساختند، و در عمارت مخصوصه خود که در دارالخلافه بنا کرده اند نزول گزید. و یک روز از مستوفیان دیوان اعلی میرزا فضل الله خاوری شیرازی و میرزا محمد تقی ولد میرزا زکی نوری و میرزا محمد رفیع آستینانی بدیدن ایلچی رفتند و پس از سه روز دیگر چنانکه رسم دولت ابد مدت خاقان صاحبقران بود او را به حضور احضار فرمود، نامه مودت ختامه و هدایا را از نقد و جنس و چهل چراغ بلور بگذرانیده مورد توجهات خاص

۱. صاحب ناسخ التواریخ مستر مکنیل را جانشین مکدونالد می داند و می نویسد: و این هنگام جان مکدونالد کینز ایلچی انگلیس در تبریز مرخص گشته سفر آن جهانی کرد و مستر مکنیل نایب دوم او به جای او منصوب شد و کارداران انگلیس او را به توقف دارالخلافه حکم دادند، پس از تبریز به طهران آمده مقیم گشت (۴۶۱/۱).

۲. هنری ویلوک جزء دسته صاحب منصبان انگلیسی بود که در ۱۲۲۵ هـ / ۱۸۱۰ م همراه سر جان ملکم به ایران آمده جزء قشون ایران شده بود. و مدتها در خدمت دولت ایران بوده، بعد در سال ۱۲۲۹ هـ / ۱۸۱۴ م بار دیگر همراه مستر الیس به سمت منشی گری به ایران آمده و مجدداً به اتفاق مستر الیس به لندن مراجعت نمود و در اواخر سال ۱۲۳۰ / ۱۸۱۵ م به سمت وزیر مختاری دولت انگلیس در تهران مقیم شد. و مدت ده سال وزیر مختار بود و به ایران نظری خوش نداشت و به دیده تحقیر می نگریست تا اینکه دولت ایران میرزا صالح شیرازی را روانه لندن کرد و رسماً از او شکایت نمود. پس او را احضار کردند و مستر جان مکدونالد را به جای او از طرف حکومت هندوستان معین نمودند و به هنگام مرگ مکدونالد، ویلوک چند سالی بود که از ایران خارج شده بود.

خاقانی شد و در طهران مستقر و مقیم آمد.

[سفیر سند در تهران]

هم در این ایام نظر علی خان قاجار قزوینی که به سفارت سند رفته بود با منشی - مهرعلی نام فرستاده میر مرادعلی خان حاکم سند و عریضه او به حضور اعلی شرفیاب شده جواب عریضه او صادر و او را مخلع مرخص فرموده باز گردید.

[وفیات]

و از واقعات این سال فوت کامل مکمل حاج محمدحسن نائینی مرید حاجی عبدالوهاب نائینی است که بعد از نود و شش (۹۶) سال مدت زندگانی از جهان فانی در گذشت، و در هنگام مسافرت امیرزاده معظم نواب محمد میرزا به صوب کرمان کنایاً مژده سلطنت ایران به آن حضرت داده بود. و هم از اعظام عهد محمد مهدی خان متخلص به شحنه که از کرام زمان بود و سالها در فارس و عراق به نیکنامی زندگی نمود به اصفهان در گذشت و در چهارباغ جدید و مقبره ملا محمد سراب که از اجداد امی او بود مدفون گشت رحمة الله.

در بیان

بعضی از سوانح سرحدات آذربایجان در

غیبت حضرت نایب السلطنه و اصلاح آن

به اهتمام امیر نظام

در این ایام که نواب نایب السلطنه به انتظام یزد و کرمان و خراسان نهضت فرموده بود، اهالی سرحدات آذربایجان بلاد را از افواج نظام خالی دیده از گوشه و کنار به میان آمدند و سوای دو فوج افشار لشکری در آذربایجان نمانده بود، نواب جهانگیر میرزا حاکم خوی به اشاره امیر نظام بگرفتن سرباز جدید پرداخت، تدریجاً از تبریز

و خوی دو فوج سرباز گرفتند و محمد خان سرتیپ بیست هزار (۲۰۰۰۰) تومان از میررواندز گرفته و لایت سلیمانیه را به سلیمان پاشا سپرده، افواج افشار را مرخص کرده به تبریز عود گزید و صالادات بهادران نیز به قریه قراورن مراغه و سلماس سکنی داشتند.

و در این حال به تحریک میررواندز محال اشتویه و مرکور و ترکور و دشت و سومای و برادوست که کردستان آن سرحد بوده به هم برآمده و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان قاجار سردار باز زده و شباهنگام در چادر و خیمه او که در نیم فرسنگی ارومیه بود گلوله باریدند، و سردار ناچار به شهر ارومی رفته و شبها الواط و اشرار به مجلس او رفته مقصرین و محبوسین را رها می کردند و میررواندز به طوایف روند و شکاک و اهالی قریه اشنویه دخل و تصرف می نمود و قلعه سردشت را ضبط کرده بلباس را بتاختن طایفه قرا پاپاق ساکن سلدوز اغوا می کرد و اکراد جلالی و سبکی در معابر قازلی گول و دیادین بتاخت و تاراج و و قتل مترددین می پرداختند و طایفه اکراد خان محمود به محال قطور خوی آمده، ادعای قلعه قطور را می نمودند و از طرف هکاری، سلیمان بیک مدبر از جانب نورالله خان حاکم آنجا به قلعه باشقلان نشسته در الباق و دریک و کردیان مداخله می نمود.

و در این ایام دولت سنیه عثمانیه از دولت بهیه روسیه مقهور و بدادن بیست و هفت (۲۷) کرور و وا گذاشتن ولایات بسیار از طرف یونان و دست کشیدن از قارص و اخسقه و آخر کلک متصل به ولایات گرجستان مجبور گشته بودند، و با ابراهیم پاشا ولد محمد علی پاشای مصری [۳۱۲] منازعه داشته تا حوالی مملکت حلب به تصرف مصریان در آمده بود، و هنگام آن نبود که به قاعده مراوده و اتحاد دولتین از آن دولت خواهش نظم سرحدات آذربایجان و کردستان رود، چه فراغ پرداختن به این حدود نداشتند، و سر حدوداران نیز خود سر شده بودند، بنابراین مقدمات انتظام آن صفحات خالی از زحمتی و صعوبتی نمی نمود.

مع هذا امیرزاده جهانگیر میرزا به همداستانی جناب امیر نظام شش عراده توپ و هزار و پانصد سرباز جدید و صالادات روس و دوهزار (۲۰۰۰) کس از سواری اکراد زیلان و میلان و شمسکی و تکوری اجتماع داده به صحرای محمودیه رفته به استمالت تیمور پاشای ملی، حاکم وان و بهلول پاشای سلیمان حاکم بایزید و خان

محمود رئیس طایفه اکراد پرداخته، و این تدبیر موافق تقدیر واقع گردیده، تیمور پاشا به سبب عزل خویش از دولت رومیه متوهم شده با چهار هزار (۴۰۰۰) سوار و شش عراده توپ و جمیع اعیان و اکابر وان و خان محمود به صحرای محمودیه آمده با امیرزاده ملاقات کرده، کسان بهلول پاشا و نورالله خان حاکم هکاری نیز به اردوی محمودیه آمدند، در سرحدات کردستان آرامی به ظهور پیوست و تیمور پاشا تمنی کرد که امیرزاده به قلعه وان رفته و وان را به تصرف دهد. و امیرزاده مهلت خواسته مراتب را در کرمان به عرض حضرت نایب السلطنه دولت علیه ایران رسانید.

و سر عسکر ارزنة الروم پریشان خاطر شده کس به تبریز فرستاده از امیر نظام خواهش کرده که این جمعیت محمودیه را به تفرقه تبدیل نماید، و اسحق پاشا را به موش فرستاده و امین پاشا را به امداد او مأمور کرد که او را در ملک وان مستقل سازد که مبادا لشکر ایران به امداد تیمور پاشا حاکم معزول به وان آمده باشند، و امیر نظام، امیرزاده را از حمایت تیمور پاشا و قصد وان منع کرده و سر عسکر مطمئن گردیده، و امین پاشا را با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس به جانب وان فرستاده، تیمور پاشا نیز هشت هزار (۸۰۰۰) کس و شش عراده توپ امیرزاده را وداع کرده به مقابله امین پاشا رفت. و اردوی امیرزاده به الباق آمده انتظار اخبار همی برد.

تیمور پاشا بعد از مقاتله شکست یافته و اهالی وان، اسعد پاشا پسر او را از شهر اخراج کردند پدر و پسر هر دو به قلعه خوشاب رفته متحصن شدند، و امیرزاده با جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که به همراه او بود به خوی مراجعت نمود.

و درین زمستان نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزا از خراسان به آذربایجان [و] فوج بهادران را با هشت عراده توپ بزرگ سی و دو پوندی به خراسان حرکت داد، و نواب امیرزاده بهرام میرزا از حکومت قراجه داغ استعفا کرده به شوق زیارت حضرت امام همام علیه السلام و شرفیابی خدمت پدر والا گهر و الامقام به ارض اقدس رفته حکومت آنجا به نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا تعلق پذیرفت.

ذکر ماموریت

امیرزاده جهانگیر میرزا و محمد خان سرتیپ ایروانی به مدافعه شاهمراد بیگ میر رواندز

شاهمراد بیگ گرد معروف به میر رواندز از طایفه اکراد که در کوهستان کردستان فی مابین کرکوک و وان هر وقتی از اوقات بنابر مصلحت حال خود به دولت ایران و روم متوسل می‌گردند، بعد از آنکه طایفه اکراد بلباس از صدمات سپاه نایب السلطنه اضمحلال تمام یافتند در آن حدود قوت گرفته، در آن سرحدات به فتنه و فساد می‌پرداخت و سابقاً از جانب حضرت نایب السلطنه العلیه به حکومت کوی و حریر مفتخر و فرمان‌پذیر بود.

در این سال علی الغفله بر سر لاهیجان ساوجبلاغ مگری تاخته بغارتید. لاهیجان و صدک و زیوه و مسکان را به تصرف در آورد، قراچوم آقا را با پانصد (۵۰۰) تنگچی به قلعه سردشت فرستاد و در قصبه اشنویه داروغه نشانید و ابراهیم خان قاجار سردار چاره آن کار نتوانست و شرح حال معروض داشت.

چون این خبر به عرض خاقان دادگر رسید حکمی به خسروخان والی کردستان در تدمیر او صدور یافت و امیر نظام نیز چاپاری به حضرت نایب السلطنه فرستاده از جانب ولیعهد حکمی به امیرزاده جهانگیر میرزا و امیر نظام آذربایجان رسید که یکدیگر را دیده به مشاورت و موافقت در دفع او اهتمام ورزند. لهذا مقرر شد که محمدخان سرتیپ ایروانی با افواج نظام افشار و سوار مقدم و قراپایاق و مگری بر سر سردشت روند و گوشمالی به شاهمراد بیگ میر رواندز دهند.

و او روانه گردید و امیرزاده جهانگیر میرزا نیز با چهار عراده توپ و چهار صد (۴۰۰) صالدا که از فراری روس تازه جمع شده بودند و شش صد (۶۰۰) نفر از سربازان جدیدخوی و یکهزار (۱۰۰۰) سوار حیدرانلو و زیلان و سببکی از راه سلماس به ارومی رفته خوانین زرزا را به جهت مسامحه که در حفظ اشنویه کرده بودند، گوشمال و تنبیهی لایق فرموده، میرزا معروف اشنوی را که به میر رواندز پیوسته بود محبوس داشته و خوانین افشار را نیز آرام داده سرباز نظام به سر قلعه برادوست فرستاده قلعه کانمش را از برادوست تصرف کردند، و از آنجا به محال

دشت آمده قلعه برده سور را بگرفتند. و اکراد با محمد بیک دشتی به قلعه گله گاه فرار کرده و ولایت اشنویه به اطاعت درآمدند و افواج افشار به سرتیپی علیقلی خان افشار با علی نقی خان برادرش به امداد محمدخان سرتیپ ابروانی روانه شدند و به سر قلعه سردشت آمدند.

قراچوم آقا با تنگچیان خود از آنجا گریخته بدر رفت، محمدخان سرتیپ توپها را از مضایق سخت کشیده بر سر قلعه در بند و قمچقای که از قلاع میرواندز است رفته قلعه جات را به ضرب توپ قلعه کوب کوبیده به ولایت حکویر و میان طایفه سنجابی در آمد. از طرف بغداد نیز سپاه بغداد به سبب بی اندامیهای او بر سر میرواندز آمده و از جانب [۳۱۳] عمادیه نیز موسی پاشا با سپاه عمادیه و تکریت بر میرواندز راندند.

و او خود را در چهار موجه دریای هلاک غرقه دید، اولاً چهل هزار (۴۰۰۰۰) تومان به وزیر بغداد داده سپاه او را از سر خود مندفع و مرتفع کرد و سی هزار (۳۰۰۰۰) تومان نیز به محمد خان سرتیپ داده عریضه به ارومیه و تبریز فرستاده عساکر آذربایجانیه را از خود انصراف داده، پس از فراغت از احاطت لشکر آذربایجان و بغداد بر خویش بر سر موسی پاشا رانده قلعه عمادیه را از او انتزاع کرده به کوی و اربیل رفت.

و از این سوی محمدخان سرتیپ به اخذ مالیات سلیمانیه مأمور شده نظام افشار را به ارومی مرخص نموده انتظام تمام در سرحدات آذربایجان حاصل شد و تا انقضای زمستان کمال امن و امان در آن ولایات بود، و در اواخر شهر محرم الحرام مژده این فتوحات در دارالخلافه طهران مقروع سمع جمیع خواص و عوام آمد، در ارض اقدس به عرض حضرت ولیعهد رسید و مایه اطمینان خاطر اهالی آذربایجان گردید.

ذکر

مخالفت شاهزادگان عراق و رفع آن به فرمان شاهنشاه آفاق

سابقاً مرقوم افتاد که شاهزادگان عراق بر سر ولایات یکدیگر منازعه می ورزیدند

و در چمن کمره به حضور خاقان معظم صاحبقران فتحعلی شاه قاجار شرفیاب شدند، رفع مخاصمه ایشان شد.

تبیین این مقال آنکه چون نواب شاهزاده حسام‌السلطنه معروض داشت که: مرا در مخالفت نواب حشمت‌الدوله زیان بسیار روی داده و خسارت بی‌شمار افتاده، امنای دولت مقرر داشتند که خسارت او را حشمت‌الدوله ادا کند، لهذا تمسکی از او گرفتند.

و مع‌هذا از ادای این تمسک نکول ورزیده نداده و نواب حسام‌السلطنه بدون استیذان و استحضار امنای دولت به خیال تصرف لرستان و خوزستان درافتاده، امیرزاده ابوالفتح میرزا ولد ارجمند خود را که بطناً نبیره مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی است به میان ایلات فرستاده استمداد کرده، در بیست و یکم ذی‌حجه این سال در باغ شاه خارج بروجرده نقل مکان کرده، بعد از سه روزه توقف قصد خرم‌آباد نموده، ابوالفتح میرزا با دو هزار (۲۰۰۰) سوار لرستانی بدو پیوست. روزی دو در منزل ابستان بماند و از آنجا به خرم‌آباد برآمد. نواب نصرالله میرزای والی که برادر حشمت‌الدوله، داماد حسام‌السلطنه از جانب حشمت‌الدوله حاکم آن ولایت بود، دروازه قلعه موسوم به فلک الافلاک را بر بست و آسوده خاطر در آن حصن حصین نشست.

نواب حشمت‌الدوله بعد از اطلاع پنج‌هزار (۵۰۰۰) کس اجتماع داده روی به تسخیر بروجرده نهاد، حسام‌السلطنه به نواب نصرالله میرزا اظهار قرابت کرده متوقع گشادن دروازه گردید. وی امتناع ورزیده لاجرم حسام‌السلطنه حسام طمع را در نیام کرده به مقابله حشمت‌الدوله گرائید. در دوازدهم محرم در محل مرندپیرزاد مقاتله اتفاق افتاد در اول حمله سستی در قشون کرمانشهان روی، داد ولی آخر الامر هزیمت در سپاه حسام‌السلطنه در افتاد، فرار به شهر بروجرده کرد. و حشمت‌الدوله به محاصره شهر رفته او را محصور نمود.

چون این خیر به عرض شاهنشاه دهر رسید فی‌الغور امیر نامدار سپهدار را با شش هزار (۶۰۰۰) کس به منع نواب حشمت‌الدوله از محاصره بروجرده و ضبط بروجرده از حسام‌السلطنه مأمور فرمود. اما قبل از ورود سپهدار دو سه دفعه ابوالفتح میرزا با چار صد (۴۰۰) سوار خود را بر لشکر حشمت‌الدوله زده نامی بر آورد. چون

زمان محاصره از چهل (۴۰) روز گذشت و سپهدار در رسید بر حسب امر حضرت خاقان صاحبقران، حشمت الدوله راه کرمانشهان برگرفته و نواب محمدتقی میرزا و پسرانش ابوالفتح میرزا و محمد میرزا و کامران میرزا در نگارستان به حضور مبارک حضرت شاهنشاه در رسیدند و التفاتی ندیدند، و مدت چهار ماه ولایت بر وجود در تصرف سپهدار عراق بود تا خاقان صاحبقران را بر وی ترحم آمده از تقصیر او در گذشته او را به ولایت خود رخصت داد و روانه شد، و پای در دامن ادب پیچید و به بر وجود قانع گردید.

ذکر وقایع

خراسان و اجماع خوانین و توهم رضاقلی خان ایلخانی و بعضی واقعات

چون نواب شاهزاده کامکار حضرت نایب السلطنه عباس میرزای قاجار را از نظم و تصرف ولایت ترشیز فراغی حاصل شد به خیال افتاد که ولایت خبوشان را مسخر سازد و به قلع و قمع رضاقلی خان گرد زعفرانلو ولد امیرگونه خان ایلخانی خراسان پردازد، چون شوکت و حشمت او از سایر امرای خراسان افزون و مدت هیجده (۱۸) سال در آن ولایات از هر حیثیتی صاحب ثروت و جمعیت و استقلال گشته بود و با خان خوارزم و حاکم هرات و سایر طوایف رابطه مخصوص حاصل کرده بود.

چنانکه گذشت، نواب امیرزاده طهماسب میرزا را که فرزند ارشد جناب شاهزاده مرحوم دولتشاه بود و به مصاهرت نواب نایب السلطنه اختصاص داشت به آذربایجان فرستاده با چهار هزار نفر (۴۰۰۰) از پیاده نظام و سواره آذربایجان احضار فرمود. در این وقت امیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات در دوشنبه هفتم ذیحجه وارد و عبدالرضا خان بیگلربیگی یزد را که بدان ولایات فرار کرده بود به حضور والا آورد و زبان به شفاعت جرایم او برگشاد و معفو گردید. محمدخان قرائی تربتی نیز در سه شنبه پانزدهم ذیقعد به آستان بوسی رسید و

مورد انواع تفقدات گردید و مقرر شد که نخست آوازه بورش هرات دراندازد و از آن پس به استیصال اکراد پردازند.

چون یار محمدخان افغان ملقب به امین‌الدوله، وزیر کامران میرزای حکمران هرات در آن اوقات در غوریان و به استحکام قلعه‌ای که در محال کوسوبه از مستحدثات او بود می‌پرداخت، جناب میرزا محمدعلی آشتیانی که دبیری مدبر و دانا و در هر علمی توانا بود به رسم رسالت از جانب حضرت والا به نزد [۳۱۴] امین‌الدوله رفته، پس از گفتگوی بسیار ظاهر شد که یار محمدخان امین‌الدوله را سر خدمتگزاری نیست، بلکه به حمایت رضاقلی خان کُرد یک دل است. مع هذا میرزا قریش نامی را با جناب میرزا محمدعلی در اظهار مکنون خاطر روانه دربار اعلی کرد و خود با سپاهی مستعد در قلعه غوریان نشست و فرستاده او مأمور به توقف در رکاب ظفر مآب شد و جواب صواب نیافت.

مع‌القصه محمدخان قرائی در کمال اطمینان در چهارشنبه ذیحجه به استعداد سپاهیان خود و آوردن به خدمت اعلی رخصت گرفت و به جانب تربت حیدریه رفت و رضاقلی خان ایلخانی از ذهاب و ایاب محمدخان قرائی و اتفاق او در خدمتگزاری دولت ابدمدت استحضار کامل یافته مشوش گردید، نجفعلی خان بزنجردی شادلو را به جهت اصلاح کار به قلعه چناران روانه کرد، از دربار حضرت نایب‌السلطنه مستدعی شد که جناب قایم مقام میرزا ابوالقاسم را روانه امیرآباد فرمایند تا با نجفعلی خان گفتگوی التیامی به میان آورده ابواب موافقت را مفتوح دارد.

نواب والا به جهت اتمام حجت مضایقه نداشته قایم مقام را روانه و در چهارشنبه پانزدهم ذیحجه نجفعلی خان شادلو و قایم مقام در حصار سپهر بنیاد امیرآباد ملاقات و مقالات کردند. خان معزی‌الله نیز در این میانه متردد همی زیست، چراکه نجفعلی خان اباعنجد همواره با سلاطین سلسله علیه قاجاریه به خدمت و صداقت رفتار کرده بوده، چنانکه در مبادی تاریخ مذکور شد جدش به حمایت سلطان شهید نواب محمدحسن خان قاجار به محاربه سردار زندیه آمده بود و در بدو دولت خاقان صاحبقران که نایب‌السلطنه حاکم طهران بود، این نجفعلی خان که سمی جد امجد بود به رسم گروگان در طهران مقیم و در خدمت شاهزاده‌اش قربتی

عظیم بود. و در این اوقات به واسطه قرابت با رضاقلی خان زعفرانلو مخالفت را با او شایسته نمی دید، لهذا در تحیر و تفکر می بود تا در این وقت از قائم مقام اطمینان تمام یافته به خدمتگزاری دولت بک روی گردید، و او و قائم مقام ظاهراً از یکدیگر بازگشتند، آن به نزد رضاقلی خان رفته و این به حضور حضرت نایب السلطنه آمده شرح ماجرای بازگفتند و به چاره کار انباز شدند.

در ذکر حرکت

نواب شاهزاده نایب السلطنه به جانب خبوشان و تسخیر امیرآباد چناران

چون حضرت نایب السلطنه بی نظیر از خدمتگزاری رضاقلی خان نومید گردید در قلع و قمع او به شمشیر ناچار گشت، لهذا در دوشنبه دوازدهم محرم الحرام آغاز سال یکهزار دویست و چهل و هشت (۱۲۴۸ هـ / ژوئن ۱۸۳۲ م) آوازه یورش هرات در افکند:

چپ آوازه افکند و از راست شد

با پیاده و سواره افواج و ملازمان رکابی از ارض اقدس حرکت نموده، توپخانه و افواج را در النگ یاقوتی که مایل به معبر هرات و در دوفرسخی شهر است نزول و او پس از شش روز توقف و تهیه کار کارزار و اسباب فتح حصار از النگ یاقوتی کوچیده به چمن قهقه سه فرسنگی شهر مشهد مایل به جانب خبوشان فرود آمد. روزی چند نیز در آن چمن سپاه را آسوده و بغنوده همی داشت. در یکشنبه دویم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر با امیران جلادت نهاد و سرهنگان والانژاد قلعه امیرآباد چناران را احاطه کرد.

مجملی از حصانت امیرآباد اینکه چون رضاقلی خان ایلخانی بر نیشابور و چناران و سایر بلوکات استقلال یافت، حصار چناران را که در ده (۱۰) فرسنگی شهر مشهد مقدس رضوی علیه السلام بود از ریشه برآورد و جدار آن را با خاک برابر کرد و قریب به نیم فرسنگ بر بالای سر قلعه قدیم حصار ی قویم بنیاد نهاد که دیوار آن را نه (۹) ذرع تمام عرض بود، و خندقی عمیق بر گرداگرد آن حفر کرد و به آب مملو

ساخت و از هرگونه استعداد و قلعه داری در آن حصن حصین فراز آورد. از ایلات زعفرانلو که با وی در کمال صداقت و وفاق بودند دو هزار (۲۰۰۰) کس زیده و نخبه کرده با بعضی گروگانان ترکمانان تکه در آنجا منزل داد و سیصد (۳۰۰) نفر دلیر شمشالچی زعفرانلو که در شب تار دیده مور و مار به گلوله شمشال اژدها مثال فی المثل دوختندی و از مسافت بعیده به شعله تفنگ پیکر صخره و سنگ سوختندی به سرکردگی یوسف خان تاتار که دلیری بود اسفندیار آثار مستحفظ آن روئین دز ساخت و مدت هشت سال این قلعه به اتمام رسید، و هرگز گمان نمی برد که تسخیر آن حصار هیچ سلطانی را حاصل خواهد شد، و خود مطمئن در خوبوشان نشسته گوش بر اخبار همی داشت و تخم مکر و تزویر در خاطر خدیعه پذیر همی کاشت:

لمؤلفه

ندانست مسکین که این شهریار	بگیرد به یک حمله روئین حصار
دلیران ایران چو شورش برند	به حصن نهم باره یورش برند
از آن کوه تن اژدر کوه سای	همی کوه خارا در آید ز پای

در روز دوشنبه هشتم صفر به فرمان شاهزاده فریدون فر، یوسف خان امیر توپخانه به یورش قلعه امیرآباد و قلعه یوسف تاتار مأمور شد. افواج قلم امواج چون هاله به گرد ماه، گرد حصار ماه رفعت را احاطه کردند، و نقابان خار فرسا به آلات کوه کن صخره شکن دست بردند، گاهی از زخم تیشه ریشه کوه کنند و زمانی از ضربه متین پهلوی کاو زمین دریدند، مورچل و سنگر را به حصار قریب ساختند و به خالی کردن بن بروج پرداختند، حصاریان باری چند از صدای تیشه و کلند بر نقب نقب مشرف و مطلع آمدند و نقوب را باطل کردند. بالاخره توپچیان مریخ فعل مالک عمل سنگر خود را به کنار خندق رسانیده، نقابان نقب را به زیر شاه برج جانب جنوب برده از داروی آتشین بینباشند.

در سنبه نوزدهم صفر که صباح روز فتوح و آغاز طلوعه آفتاب ظفر بود به حکم یوسف خان گرجی امیر توپخانه، توپچیان آتش در باروط در زده، قوت [۳۱۵] داروی آتشین آن یکه برج آهنین را از جای برکنده بر فراز برده و در قعر خندق افکنده، مترصدان کار پشته های خاشاک و خار بر فراز خاک خندق فرو ریختند و آن